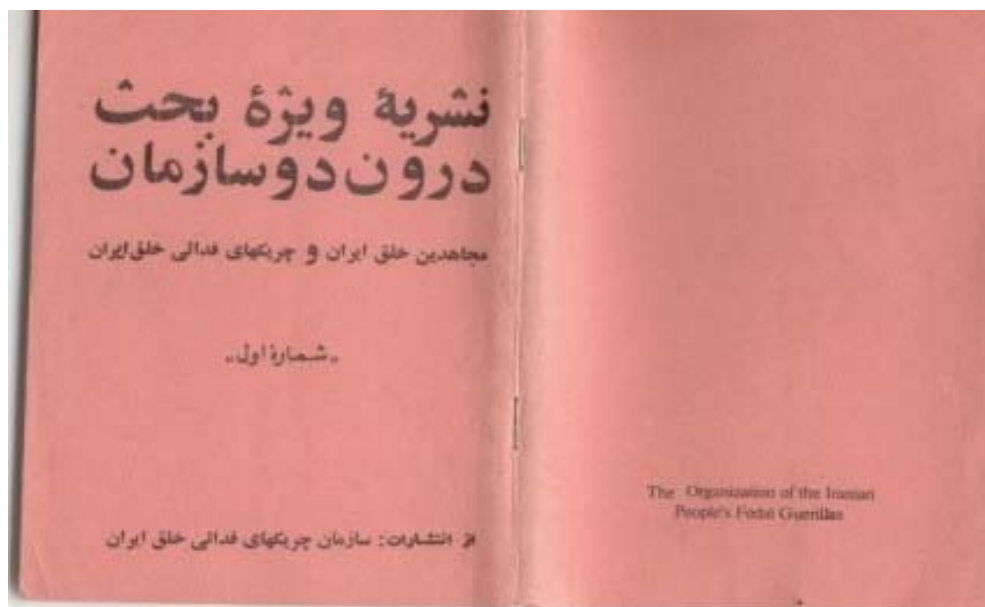


ملاحظات در باره یک سند تاریخی !



به دنبال انتشار نوارهای گفتگو بین سازمان مجاهدین خلق ایران (سازمانی که تغییر ایدئولوژی داده بود) و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، "اندیشه و بیکار" اخیراً به انتشار نوارهای دیگری نیز مبادرت نموده که با عنوان "گفتگو بین سازمان مجاهدین خلق ایران و گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران"، عرضه شده است.

مسلم است که نوارهای که جا مانده از دهه ۵۰، از آنجا که به هر حال در ارتباط با جنبش مسلحانه یعنی جنبشی هستند که یک دوره درخشان از تاریخ معاصر مردم مبارز ایران را رقم زد، به دلیل مستند بودنشان از اهمیت و ارزش تاریخی برخوردارند. آنها به مثابه اسناد تاریخی می توانند در خدمت درک هر چه واقعی تر از مسایل و رویداد های پیش آمده در آن دهه قرار گیرند. با گوش کردن به آن نوارها و جمع بندی مسایل مطروحه می توان درس ها و تجربیاتی آموخت و از آنها در پیشبرد امر مبارزه در شرایط کنونی استفاده کرد. مثلاً نوارهای دور دوم اسنادی هستند که یک بار دیگر نشان می دهند که مخالفین تئوری مبارزه مسلحانه که در شرایط شبه دموکراسی بعد از سقوط رژیم شاه در قالب سازمان های مدافع به اصطلاح "کار آرام سیاسی" فعالیت می کردند، اساس نظراتی که علیه چریکهای فدائی خلق اشاعه می دادند را از حزب توده گرفته بودند. به طور کلی از بکار گیری روش تحریف در برخورد به نظرات علمی تئوریک های چریکهای فدائی خلق، رفقا مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان گرفته تا نظرات تئوریک چون نسبت دادن رادیکالیسم موجود در مبارزات دهه ۵۰ به اصطلاح یأس و نا امید خرد بورژوازی، همگی به حزب توده تعلق دارند.

نکته دیگر که به نظر می رسد که مورد توافق همه باشد این است که وقتی پای اسناد تاریخی در میان است، بسیار مهم و ضروری است که چه در نام گذاری و چه در معرفی و توضیحاتی که در مورد آن اسناد داده می شود، نهایت دقت بکار برده شده و با احساس مسئولیت کامل برخورد شود تا مبدا توضیح نادرستی ارائه گردد، یا تاریخ اشتباهی ذکر شود که در فهم واقعیت آن اسناد اخلال ایجاد کرده و حقیقت را خدشه دار کند. مسلماً این نکته مهمی است، اما

متأسفانه تا جایی که به توضیحات ارائه شده در اول نوارها یا فایل های صوتی منتشر شده برمی گردد، آن توضیحات نه تنها از دقت لازم برخوردار نیستند بلکه به واقع ایرادات جدی به آنها وارد است.

در ارتباط با نوارهای دور اول (نوارهایی که برخورد بسیار متین، منطقی و توأم با قاطعیت رفیق حمید اشرف در آنها زیانزد دوست و دشمن شد)، اگر مغرضین را کنار بگذاریم کسان دیگری ضمن قدردانی از اقدام " تراب حق شناس - اندیشه و پیکار" (۱) در انتشار آن نوارها، تا کنون از جنبه هائی به توضیح داده شده برای معرفی آن نوارها، ایرادات به جایی را وارد کرده و تذکرات لازمی را مطرح کرده اند- که در جهت یاری به فهم درست واقعیات، اصولاً باید با برخوردی شایسته مورد استقبال قرار گیرند. یک مورد نیز وجود دارد که برخورد به آن را به عنوان وظیفه ای مانده بر دوش خود می بینم که در همین نوشته به آن خواهم پرداخت.

اما موضوع اصلی بحث من در اینجا نوارهای دور دوم و یا در واقع درمورد توضیحی است که با امضای توأم تراب حق شناس و اندیشه و پیکار به عنوان مقدمه و معرفی آن فایل های صوتی منتشر شده است. در این توضیح، چندین نکته نادرست و انحرافی وجود دارد که من در اینجا فقط به بعضی از آنها به طور گذرا اشاره خواهم کرد و بیشتر روی یک مورد برجسته متمرکز خواهم شد که مربوط به برخوردی کاملاً غیر مسئولانه با سازمان چریکهای فدائی خلق در دوره رفیق حمید اشرف است؛ موردی که طی آن نویسندگان توضیح مورد نظر (از این به بعد "توضیح")، خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا نا آگاهانه به اشاعه ادعاهای بی اساس و تکرار اتهامات کینه توزانه حزب توده علیه سازمان ما، پرداخته اند. این، موضوعی است که حتماً لازم است نادرستی و غیر واقعی بودن آن نشان داده شود تا مبدا فردا به عنوان به اصطلاح "سند" بر علیه چریکهای فدائی خلق بکار گرفته شود و در فهم درست حقایق تاریخی ایجاد سردرگمی نماید.

یک طرف گفتگو در فایل های مورد بحث، آن طور که در توضیح فوق الذکر گفته شده، دو تن از افرادی هستند که ناجائی که تا الان معلوم گشته همراه عده ای در آبانماه سال ۱۳۵۵ از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران عملاً جدا شدند. تعدادی که از قرار از همان آغاز در ارتباط با حزب توده قرار گرفتند؛ و درست در همین رابطه در آبانماه سال ۱۳۵۶ "گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق"، اعلام موجودیت کرد. تا کنون سند و مدرکی بدست نیامده است که نشان دهد که حزب توده در زمانی که هنوز سازمان ما دچار ضربه های بزرگ سال ۵۵ نشده بود، بدون آن رخنه کرده و با این افراد در درون سازمان در تماس بوده است (اگر چنین امری واقعیت داشته باشد، آنوقت ممکن است بتوان سرنخ آن ضربه ها را نیز بدست آورد)، اما ارتباط گیری حزب توده با آن افراد در شرایط خاص بعد از ضربه های اساسی تیرماه به سازمان که طی آن رفیق حمید اشرف و رفقای همراه وی به شهادت رسیدند، واقعیت دارد. در آن دوره به دلیل سنگینی ضربه ها، از هر نظر شرایط بسیار ناگواری بوجود آمده بود. در این میان، بسیاری از ارتباطات از هم گسسته بود و خیلی ها با گرفتار شدن در یک شرایط سخت، برای حفظ خود و اجتناب از دستگیر شدن، مجبور می شدند برای دریافت کمکی به طور اضطراری با دوستان و آشنایان قدیمی خود تماس بگیرند. در چنین شرایطی کاملاً قابل تصور است که کسانی هم به تور حزب توده خورده و در آن گرفتار آمده باشند، همان طور که بعضی ها نیز موفق شده بودند که با سازمان مجاهدین خلق ارتباط برقرار کنند که البته از آن طریق دوباره به سازمان چریکهای فدائی خلق وصل شدند. در یک نوشته مرکزیت سازمان مجاهدین به تاریخ ۳۱ شهریور همان سال به این موضوع اشاره شده. در آنجا آمده است: "...ما در همین جریانات (جریان تماس های اضطراری با برخی از رفقای فدائی که ارتباطشان قطع شده بود و یا تماس های دیگری که به علت حوادث این ماه ها با رفقای دیگر دست داده بود) باقریب بیش از ۱۰ نفر از اعضاء سازمان شما برخورد داشتیم..." (رجوع کنید به "مسایل حاد جنبش ما"، دومین نشریه بحث بین سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران- از انتشارات س.م.خ. اسفند ماه ۱۳۵۵)

هرچند به اظهارات حزب توده در این مورد باید با احتیاط برخورد کرد و نمی توان آنها را بدون چون و چرا و تحقیق پذیرفت، اما لازم است آنها را هم در نظر گرفت. در مطلبی تحت عنوان "روزگاری که سپری شد" از یک توده ای به نام علی خدائی، چنین آمده است: "ارتباط ما با رفقای منشعب در تهران منظم شد. آنها سئوالاتی داشتند که تا گرفتن پاسخ آنها و قانع شدن حاضر نبودند مشی مسلحانه را بکلی کنار بگذارند و به حزب بپیوندند. از سوی این گروه زنده یاد فرزاد دادگر به همراه سیامک (حسین قلمبر) با نوید در ارتباط قرار گرفتند..... قلمبر مسئول تشکیلات این گروه بود و فرزاد مسئول ایدئولوژیک و یا چیزی شبیه آن..... سرانجام این گروه پذیرفتند که مشی مسلحانه را کنار بگذارند و زندگی عادی و توده ای را شروع کنند." در فایل های صوتی منتشر شده از طرف "اندیشه و پیکار" هم کاملاً می توان متوجه شد که تقی شهرام از وجود رابطه بین آن افراد جدا شده از سازمان با حزب توده مطلع است و سعی می کند که دو فردی که با آنها به گفتگو نشستند را متوجه خطرات این رابطه بکند. مثلاً از حزب توده به عنوان یک جریان پلیسی نام می برد و می گوید که "خدا عالمه که حزب توده حزب ساواکه یا حزب توده است اصلاً"، و مشخصاً به گفته دو فرد مورد گفتگوی خود اشاره می کند که گفته اند با یک "توده ای" در ارتباطند که نشریات حزب توده را به آنها می دهد (نوار ۸ از دقیقه ۳۶ به بعد). البته همه بحث و نظری که دو فرد طرف گفتگو با شهرام در این فایل ها مطرح می کنند خود آشکارا نشان می دهد که آن دو تحت تعلیم "توده ای" ها قرار گرفته و همچون شاگردانی که تازه چیزی را یاد گرفته اند، آن تعلیمات را تکرار می کنند.

در ارتباط با "توضیح" بر فایل های مورد بحث، یکی از موارد نادرست، نام گذاری هائی است که روی صدای افراد طرف دوم گفتگو، بدون ارائه هیچ نشانه و سندی صورت گرفته. در "توضیح"، این جملات نوشته شده اند: "در این گفتگو از سوی س م خ ا، محمد تقی شهرام و از سوی گروه منشعب از س ج ف خ ا، تورج حیدری بیگوند و احتمالاً، حسین قلمبر(سیامک) حضور داشته اند." باید گفت نامی که برای بخش اول گفتگو عنوان شده، کاملاً قابل قبول است. چرا که در یک طرف از گفتگوها، صدای تقی شهرام شنیده می شود (این همان صداست که طرف گفتگو با رفیق حمید اشرف در نوارهای دور اول است)، اما درمورد بخش دیگر این گفتگو چه باید گفت؟! به عبارت دیگر این ادعای "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" را بر چه اساسی باید قبول کرد که گویا در طرف دیگر این گفتگو تورج حیدری بیگوند و "احتمالاً حسین قلمبر(سیامک)" حضور داشته اند.؟! این موضوع با تاریخ گفتگوها هم مرتبط است.

با گوش کردن دقیق به نوارهای عرضه شده می توان متوجه شد که دو نفری که اسامی فوق الذکر روی آنها گذاشته شده، خود را به تقی شهرام، وابسته به یک گروه مستقل معرفی کرده اند و شهرام نیز درست با این تصور با آنها به گفتگو نشستند. اما آنچه در "توضیح" آمده، با امر فوق - چه در مورد یکی از نام ها و چه تاریخی که برای گفتگوها ذکر شده- مغایرت دارد.

زمان و تاریخ در یک سند از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. به خصوص در مورد مشخص این فایل ها هرگونه پس و پیش کردن آن، منجر به تعابیر تاریخی متفاوت و یا مغایر با واقعیت می گردد. مثلاً اگر تاریخی که امضاء کنندگان "توضیح" برای این گفتگوها تعیین کرده اند را حقیقت بپنداریم (تاریخ اواخر شهریور ۱۳۵۵ را ذکر کرده اند)، با توجه به این که در این تاریخ هیچگونه جدائی از سازمان چریکهای فدائی خلق صورت نگرفته و گروه مستقلی بوجود نیامده بود، آنوقت باید نتیجه گرفت که سازمان مجاهدین خلق در آن زمان در امور داخلی یک سازمان دیگر دخالت کرده و با افرادی از سازمان ما که هنوز در درون آن بودند مخفیانه ارتباط برقرار کرده و با آنها جلسات بحث و گفتگو ترتیب می داده است. یعنی گویا آنها از روش های ناسالم و تاکتیک هائی استفاده می کرده اند که در جنبش ایران به عنوان روش ها و تاکتیک های کثیف و رسوای حزب توده خائن و ضد خلق شناخته می شوند. ممکن است گفته شود که این تماس و گفتگوها در دوره قطع ارتباط بین دو سازمان صورت گرفته. ولی تاریخ آخر شهریور ۱۳۵۵ که برای این گفتگوها ذکر شده تاریخی است که دو سازمان مذکور با هم در ارتباط بودند، به طوری که در این تاریخ مرکزیت سازمان مجاهدین برای سازمان چریکهای فدائی خلق نامه نوشته است (نگاه کنید به "مسائل حاد جنبش ما، دومین نشریه بحث بین

س.م.خ.ا و س.ج.ف.خ.ا). اتفاقاً در آن نامه مشخص شده که ارتباط دو سازمان بعد از وقفه ای کوتاه پس از ضربه ۸ تیر، دوباره - و مدتها قبل از آخر شهریور ۱۳۵۵- برقرار شده بود. (۲)

علاوه بر تعبیر غیر واقعی که ممکن است از تاریخ نادرست ذکر شده حاصل شود، امضاء کنندگان "توضیح"، وقتی از حضور تورج حیدری بیگوند در آن نوارها صحبت کرده اند، متوجه معانی ای که از این ادعا عاید می شود هم نبوده اند. بیگوند کسی است که حزب توده مدعی شد که می خواسته است از سازمان چریکهای فدائی خلق انشعاب کند ولی قبل از آن در مهرماه ۱۳۵۵ در درگیری با ساواک کشته شد. نام بیگوند را در واقع حزب توده با انتشار کتابی به نام او بر سر زبان ها انداخت. (۳) امضاء کنندگان "توضیح" (تراب حق شناس- اندیشه و پیکار)، صرفاً به خاطر این که آن به اصطلاح حزب در تعقیب منافع ضد خلقی اش علیه چریکهای فدائی خلق، بیگوند را به عنوان یک رفیق شهید، رهبر گروه منشعبین معرفی کرده، نام یک طرف گفتگو در آن نوارها با تقی شهرام را بیگوند ذکر کرده اند. اگر غیر از این است آنها باید توضیح دهند که چه کسی به آنها گفته است که یکی از آن صداها متعلق به بیگوند و دیگری متعلق به قلمبر است؟ در این رابطه شاهدهی معرفی نشده و یا مدرکی ارائه نشده است. از طرف دیگر، اساساً تورج بیگوند که هنوز از سازمان انشعاب نکرده و یک ماه قبل از این که کسانی از آن جدا شوند به شهادت رسیده بود، نمی توانسته یک طرف گفتگو با تقی شهرام بوده باشد. در واقعیت امر، طرف گفتگوی شهرام، نه تورج بیگوند در اواخر شهریور ۱۳۵۵ بلکه افراد گروهی بودند که حتی مدتها از شکل گیری آن گذشته بود. مدرکی در دست است که حقیقت این امر را ثابت می کند و در خود متن گفتگوی آغازین در این نوارها می توان به آن دست یافت. درست در آغاز و اول نوارهای منتشر شده- در ادامه صحبتی که در نوارهای عرضه شده موجود نیست- جملات زیر شنیده می شود:

"صدای اول: ... دستور جلسه هست که شما هم با هاش موافقید که؟

تقی شهرام: مواردی نیست که بهش اضافه بکنید، یا به اصطلاح موارد اضافی نداره از نظر شما؟

صدای دوم: یک قسمتی هست راجع به انشعاب چند تا رفیق از ما ...

تقی شهرام: صحیح، یعنی از گروه مجدد شما...!

صدای دوم: آره. "

همانطور که ملاحظه می شود تقی شهرام در ارتباط با صحبت "صدای دوم" که می گوید "انشعاب چند تا رفیق از ما"، می پرسد: "از گروه مجدد شما؟" این جملات اولاً بیانگر آنند که طرف گفتگوی شهرام، افراد یک گروه شکل گرفته هستند. ثانیاً آنها از "انشعاب چند تا رفیق" از گروه خودشان به تقی شهرام می گویند. این به معنی آن است که موقع ضبط نوارهای مورد بحث، حتی مدتی از جدائی آنها از سازمان و شکل گیری آن گروه مستقل گذشته بود، به طوری که به قول سخن صدای دوم، "چند تا رفیق" دیگه هم در طی مدتی مجدداً از آنها انشعاب کرده بودند. همه اینها نشان می دهند که گفتگوها باید مدتی بعد از جدائی تعدادی از سازمان، یعنی مدتی بعد از آبان ماه صورت گرفته باشد. بر این اساس نه ذکر تاریخ شهریور ۱۳۵۵ از طرف امضاء کنندگان "توضیح" درست است و نه عنوان کردن تورج بیگوند به عنوان یکی از طرفین گفتگوها در این نوار ها!.

در اینجا جا دارد که در حاشیه موضوع هم که شده، در دفاع از تورج حیدری بیگوند و برای ثبت در تاریخ بگویم که به کسی که هنوز از سازمانی انشعاب نکرده و با هر عقیده و نظری، در درون آن سازمان به شهادت رسیده، نمی توان مارک و برجسب منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق را زد. در سال ۱۳۵۶، در شرایطی که "چریک فدائی" نامی بسیار محبوب و حتی مقدس برای توده های مردم بود، حزب توده در جهت پیشبرد امیال تبهکارانه اش، به شهیدی نیاز داشت که به هر صورت، با آن نام محبوب مرتبط باشد. از این رو ضمن علم کردن گروهی در مقابل سازمان چریکهای

فدائی خلق، شهید مورد نیاز خود را در تورج بیگوند پیدا کرد. حال اگر نه ادعاها و پیش بینی ها و غیره بلکه خود واقعیت مورد قضاوت قرار بگیرد- با توجه به این که تورج بیگوند از سازمان چریکهای فدائی خلق انشعاب نکرده و در درون آن سازمان به شهادت رسیده است- بیشتر از این نباید اجازه داد که حزب توده، تورج بیگوند را منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق خوانده و با سوء استفاده از شهادت او، به اشاعه اندیشه های منحط خود بپردازد.

اکنون به داستان عرضه شده در "توضیح"، علیه سازمان چریکهای فدائی خلق بپردازم که نمی توان باور کرد که ابداع کنندگانش حزب توده نبوده بلکه "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" می باشند.

در متن "توضیح"، با توسل به داستانی که ابداع کنندگان اصلی اش آن را برای تمسخر و بی اعتبار کردن و بی مایه نشان دادن سازمان ما (سازمان چریکهای فدائی خلق در دوره قبل از ضربه های سنگین تیر ماه ۱۳۵۵)، انشاء کرده اند، ادعاهائی شده است که اتهامات کذب و بی پایه ای بیش بر علیه این سازمان نیستند. ابتدا به این موضوع تأکید کنم که به طور کلی با توجه به این که سازمان چریکهای فدائی خلق در مرحله ای از رشد خود نتوانست به رهنمود های ارزشمند تئورسین های خود یعنی رفقا مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان عمل نماید و گسست از تئوری ظفر نمون چریکهای فدائی خلق ایجاد شد ("تبلیغ مسلحانه" به جای "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" نشست)، این امر نتایج عملی ناگواری به بار آورد. از اواخر سال ۱۳۵۳ چه با ورود افراد زیادی با نظرگاه های مختلف و چه به طرق دیگری، سازمان در معرض هجوم نظرات انحرافی مختلف قرار گرفت. در نتیجه، نظرات انحرافی و حتی تردید در مورد صحت مشی مبارزه مسلحانه نمی توانست در درون آن سازمان بوجود نیاید. این امری کاملاً پذیرفتنی است. اما وقتی صحبت نه به طور کلی بلکه از یک مورد مشخص است و گفته می شود که بیگوند "در اواسط سال ۱۳۵۴ شروع به انتقاد از مشی مبارزه مسلحانه پرداخت"، مدعیان این موضوع باید توضیح دهند که آنها از کجا به این موضوع پی برده! و چنین حرفی و تاریخی که ذکر شده را از چه منبعی بدست آورده اند! و آن منبع تا چه حد دارای اعتبار است! و بر چه اساسی می توان به آن استناد کرد؟! "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" که اصولاً می بایست برای نوار های مستند منتشر شده، توضیح مستندی ارائه بدهند، پاسخ مسایل فوق را بی جواب گذاشته و صرفاً ادعای حزب توده ای ها در اواخر سال ۵۶ و سال ۵۷ را تکرار کرده اند. برای تأکید بگویم که بحث در اینجا بر سر درستی یا نادرستی آن ادعا نیست. بحث بر سیر طرز برخورد نویسندگان و نویسندگان "توضیح" است که به هیچوجه سعی نکرده اند مستند سخن بگویند و نشان دهند که منبع معتبری اظهارات آنها را تأیید می کند!

اما از این هم گذشته در ادامه، در مورد چگونگی ارتباط سازمان چریکهای فدائی خلق در همان زمان (به گفته "توضیح" اواسط سال ۱۳۵۴ که رفیق حمید اشرف و رفقای مسئول دیگر زنده بودند) با تورج بیگوند، مطالبی مطرح شده که اتهاماتی بیش نیستند. ادعا شده است که گویا "در این زمان س ج ف خ ا، وی را برای مطالعه بیشتر به یک خانه جداگانه، خارج از روابط مستمر سازمانی، فرستاد و دو نفر رابط برایش تعیین کرد" (تأکید از من است). معنی جملات فوق چیست؟ اساساً زندگی در یک "خانه جداگانه، خارج از روابط مستمر سازمانی" را در عمل چگونه باید برای خود تصویر نمود؟ واضح است که با این ادعا سعی شده به خواننده القاء شود که بیگوند را به خاطر داشتن نظراتی مغایر با نظرات شناخته شده سازمان به خانه ای فرستاده بودند تا نتواند با کسی در ارتباط قرار گرفته و نظراتش را به دیگران منتقل بکند؟ (اتهام عدم تحمل نظرات مخالف به سازمان ما). اما اگر چنین است پس چرا گفته می شود که سازمان چریکهای فدائی خلق، " دو نفر رابط برایش تعیین کرد!!!؟ مگر در خانه های به اصطلاح " غیر جداگانه" سازمان در آن سال ها افراد با چند نفر در تماس بودند که او با وجود ارتباط با دو نفر از افراد سازمان، باز " خارج از روابط مستمر سازمانی قرار داشته!!؟ اساساً "خانه جداگانه" از نظر "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" چه نوع خانه ای است؟ آیا امضاء کنندگان " توضیح" اگر هم هیچوقت در دهه ۵۰ در ایران نبوده و عملاً زندگی در خانه های جداگانه سازمان های چریکی را تجربه نکرده اند و به محدود بودن تعداد افراد در آن خانه ها وقوف ندارند، هیچوقت هم

راجع به این موضوع نشنیده اند که در آن سازمان ها افراد به صورت قبیله ای و ایلی در یک خانه یا محل بزرگ زندگی نمی کرده اند، بلکه سه- چهار نفره در خانه های جداگانه فعالیت می کردند!!؟

تازه هر کسی که حداقل آشنائی به کار تشکیلاتی در دوره مورد نظر داشته باشد می داند که یک فرد در تشکیلات با یک فرد رابط در "روابط مستمر سازمانی" قرار می گرفت. حالا چرا با این که گفته می شود که تورج بیگوند "دو رابط" (که خود امر عجیبی است) داشته، باز در این داستان کذائی، او "خارج از روابط مستمر سازمانی" معرفی می شود!! از این هم گذشته، در ادامه مطلب عنوان می شود که گویا بیگوند نه فقط با دو رابط در ارتباط بوده بلکه او با یک نفر دیگر در آن خانه زندگی می کرده است که ابداع کنندگان این داستان کذائی، برای هرچه بیشتر "هیجان انگیز" کردن داستان، نام "نگهبان" به او داده اند. اما اگر فعلاً نام "نگهبان" را کنار بگذاریم و بر مبنای این داده ها پیش برویم که سازمان سه نفر را در تماس با تورج بیگوند قرار داده بوده، به خودی خود بر ادعای مبنی بر ایزوله کردن او- تا نظراتش در انزوا مانده و به کسی منتقل نشود- خط بطلان کشیده می شود.

با وارد شدن "نگهبان" به داستان فوق، "توضیح" دهندگان با احساس مسئولیت کامل (!!)) در حقیقت سازمان چریکهای فدائی خلق در دوره رفیق حمید اشرف را متهم می کنند که گویا هر کسی را که در سازمان نظری مخالف داشت، زندانی کرده و بر سر او "نگهبان" می گماردند؟ یا حداقل آنها ادعا میکنند که در یک مورد (مورد تورج بیگوند) چنین بوده است! آیا "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" این داستان را خود ابداع کرده و مسئولیت آن را می پذیرند؟ آیا حاضرند که با سند و مدرک چنین اتهامی را ثابت کنند! تا دیگران حرف آنها را قبول کرده و با آنها هم آواز شوند که گویا در سازمان چریکهای فدائی خلق در سال ۱۳۵۴، جو کاملاً غیر دموکراتیک حاکم بوده تا جائی که نظرات افراد را خفه کرده و خود آنها را زندانی می کرده اند؟! یا نه، چنین چیزی در اساس یک دروغ محض است و نویسندگان یا نویسندگان "توضیح" فقط به تصور اینکه انتشار نوار های صوتی فرصتی برایشان بوجود آورده که می توانند علیه سازمان چریکهای فدائی خلق هر اتهامی را وارد کنند، این داستان کذائی را از دشمنان مردم به عاریه گرفته و غیر مسئولانه تکرار کرده اند!؟

در ادامه داستان بی اعتبار فوق، این کوشش هم صورت گرفته که سازمان چریکهای فدائی خلق به اصطلاح بی مایه و پوسیده و شکست خورده نیز جلوه کند، چرا که در ادامه داستان معلوم می شود- یعنی ادعا شده- که علیرغم زندانی کردن بیگوند (به معنی گویا قرار دادن او در یک خانه جداگانه خارج از روابط مستمر سازمانی و گماردن نگهبان بر سر او) و به طور کلی علیرغم همه تلاش رفیق حمید اشرف و دیگر رفقای مسئول برای خفه کردن نظرات او در سازمان، وی "با بحث و گفتگو، دو عضو رابط تشکیلات و یک عضو نگهبان خانه را نیز با خود همراه کرد."! چه جای شادی و شغفی! نویسندگان اصلی این مهمل، از موفقیتی که روی کاغذ برای خود بدست آورده و رفقای ما را "شکست" داده اند البته که مسرور و شادمان شده اند!

واقعیت این است که ابداع کنندگان مهملات فوق نه "تراب حق شناس - اندیشه و پیکار"، بلکه افرادی متعلق به جبهه دشمنان مردم یعنی "توده ای" ها هستند. گناه "تراب حق شناس - اندیشه و پیکار" (بخوان بی مسئولیتی شان در انتشار هر مطلبی بر علیه سازمان چریکهای فدائی خلق)، فقط در آن است که ادعاهای بی سند و مدرک حزب توده رسوا و دشمن قسم خورد طبقه کارگر و چریکهای فدائی خلق و همه توده های ستمدیده ایران را بی چون و چرا به عنوان "حقیقت" با امضای خود به خورد خواننده داده اند. در واقع، آنچه "تراب حق شناس - اندیشه و پیکار" به نام و مسئولیت و امضای خود در "توضیح" منتشر کرده اند، جز اتهامات بی شرمانه و کینه توزانه "توده ای" ها بر علیه سازمان چریکهای فدائی خلق نیست؛ و "گناه" اینان فقط رونویسی کردن از روی دست آن عناصر ضد خلق و تکرار مهملات آنهاست.

از " تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" بپرسید که شاهد یا مدرک شما در اثبات چنان داستان کذائی چیست؟! نه، این پرسش هم لازم نیست چون آنها برای سخنان و "توضیح" خود "منابع" تعیین کرده اند. در نتیجه باید به سراغ "منابع" گویا "معتبر" آنها رفت و دید که در آنجا چه ها علیه سازمان چریکهای فدائی خلق نوشته شده است. یکی از "منابع" را نوارهای موجود معرفی کرده اند بدون آن که بگویند در سخنان چه کسی یا کسانی و در کدام قسمت از نوارها چنان اباطیلی مطرح شده اند. هر کسی که به نوارهای مورد بحث گوش کرده باشد، با روشنی خواهد گفت که در آن نوارها چیزی در تأیید " توضیح" تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" وجود ندارد. بنابراین، ذکر چنین آدرسی به خصوص برای کسانی که نوارهای مورد بحث را گوش نکرده اند، نمی تواند جز نقش گمراه کننده داشته باشد.

منبع دیگر، اظهارات یکی از "توده ای" ها است- آن هم "توده ای" که در دهه خونین ۶۰ شخصاً همکار دستگاه سرکوب بود و دستش در دست جمهوری اسلامی جنایتکار قرار داشت. متأسفانه امضاء کنندگان "توضیح"، حرفها و ادعاهای چنین کسی را علیه سازمان چریکهای فدائی خلق، عیناً و بی و کم و کاست تکرار کرده اند. در اینجا روی این امر تأکید کنم که در این شکی نیست که برای پی بردن به حقیقتی می توان از منابع دشمن هم سود جست. ولی نمی توان و درست نیست که چشم بسته هر چه از زبان دشمن گفته شده است را حقیقت ناب تلقی کرده و به نام و اعتبار خود به خورد خواننده داد! ادعاهای هر کسی و به خصوص دشمنان شناخته شده مردم، از "توده ای" ها گرفته تا عوامل جمهوری اسلامی، را باید با داده ها و تجربیات عینی موجود سنجید و با تجزیه و تحلیل علت و منافع که در پشت آن ادعاها و سخنان خوابیده است، با احتیاط به آنها برخورد نموده و در صورت لزوم از آنها استفاده کرد. اما "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" چنین کاری را نکرده اند، بلکه آنها هر سخن و ادعای "توده ای" ها که تبهکاری و دشمنی کینه توزانه شان با توده های تحت ستم مردم و نیروهای انقلابی، حقیقت ثابت شده ای است را درست قبول کرده و برای خواننده نقل کرده اند. مسلم است که اگر به جای امضای "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار"، امضای حزب توده در زیر آن "توضیح" بود، خواننده، تره هم برای آن ادعاها خورد نمی کرد. اما آنها امضای خود را گذاشته و گوئی که منبع موثقی را معرفی می کنند، خواننده را رجوع داده اند به: " روزگاری که آسان سپری نشد، بخش دوم از یادمانده های علی خدائی!!"

بینیم، علی خدائی کیست؟ این شخص در نوشته ای تحت عنوان " روزهای دشواری که فدائی ها در انتظار یورش بودند"، خود را در پایان سال ۶۱ " عضو مشاور کمیته مرکزی حزب" (منظور حزب توده است) معرفی کرده و افزوده است که قبلاً "عضو رهبری سازمان نوید" بوده است.(سازمان نوید، خود را بخش فعال حزب توده در سال های قبل از قیام بهمن ۵۷ در ایران معرفی کرده است). اما برای شناخت بیشتر او باید به این واقعیت اشاره کرد که در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی هجوم سراسری خود به مردم مبارز ایران را در سال ۶۰ آغاز کرد، حزب توده و سازمان اکثریت به آستان بوسی این رژیم سرکوبگر رفته و با شرکت در سرکوب های خونین و جنایتکارانه جمهوری اسلامی، در عمل، نوکری و سرسپردگی خود را به سردمداران این رژیم نشان دادند. درست در زمانی که جمهوری اسلامی برای سرکوب کامل انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده های مبارز مردم به هر عمل شنیع و کثیف و جنایتکارانه ای دست می زد و از این رو فضای جامعه تماماً خونین بود و سعی می شد که ترس و رعب و وحشت جامعه را فرا گیرد، حزب توده و سازمان اکثریت، دم و دستگاه سیاسی خود را کاملاً در خدمت پیشبرد اهداف این رژیم قرار دادند. در "منبع" ای که " تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" خواننده "توضیح" را به آن رجوع داده اند، فرد نامبرده اعتراف می کند که در آن سال های خونین به چه صورت با دستگاه های حکومتی در تماس بوده است.

او از حوزه های حزبی و کوششی که برای پاک کردن آن از نفوذ عوامل غیر (ظاهراً عوامل حکومت) به عمل می آمده صحبت می کند: " ابتدا بصورت غیر منظم از حوزه هائی که حدس زده می شد کسانی به داخل آن ها نفوذ کرده اند گزارش های دقیق خواسته می شد. مسئولیت این حوزه ها به افراد ورزیده و اغلب زندان دیده سپرده شد. اما، از سال ۱۳۶۰ تصمیم گرفته شد که این حوزه ها دقیق تر زیر نظر قرار بگیرند و روی آنها کار اطلاعاتی بشود. برای نمونه برخی از این افراد را تیم تعقیب دنبال کرده و خانه و پایگاه و ارتباط های او کشف و گزارش شده بود. در همین رابطه طرح تهیه بولتن هیات سیاسی تصویب شد که مجموعه گزارش های مربوط به این نوع حوزه ها و افراد باید به مسئول این بولتن می رسید و او آن ها را تنظیم کرده و در اختیار هیات سیاسی بگذارد. این بولتن فقط در یک نسخه تهیه می شد و در جلسات هیات سیاسی خوانده شده و بایگانی می شد. مسئولیت این بولتن را به من سپردند. محل تهیه این بولتن نیز دفتر زنده یاد "ترابی" وکیل حزب در خیابان جمهوری در نظر گرفته شد. یعنی همان دفتری که کارهای روابط عمومی و نامه نگاری های حزب با ارگان های حکومتی در آنجا انجام می شد. از جمله انتقال نامه ها و پیام ها و نظرات رهبری حزب برای آیت الله خمینی، یا نامه نگاری با ریاست وقت مجلس که هاشمی رفسنجانی بود و یا با زندان اوین و شخص اسدالله لاجوردی و دیگران. " (تأکید ها از نویسنده این سطور است)"

بنابراین روشن است که علی خدائی که اظهارات و ادعاهای وی بر علیه سازمان چریکهای فدائی خلق از طرف " تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" به عنوان منبع "موثق" به خواننده معرفی شده، یک "توده ای" خدمت گزار جمهوری اسلامی آنهم در شرایطی است که آن رژیم با قساوت و بی رحمی تمام حتی به بچه های ۱۲-۱۳ ساله مرتبط با سازمان های مخالف رژیم و از جمله مرتبط با سازمان پیکار، برخورد می کرد. فرد مذکور در چنین شرایطی با خود قصاب زندان اوین در ارتباط بود. خود وی می گوید: " من یادم هست که بارها برای ملاقات رفیق عموی با اسدالله لاجوردی که هر دو یکدیگر را از زندان شاه می شناختند وقت ملاقات گرفتم". روشن است که اظهارات چنین شخصی در مورد نیروهای انقلابی نمی تواند به زهر کینه و خشم، از نوع همان کینه و خشم لاجوردی ها نسبت به مردم و نیروهای انقلابی آلوده نباشد. چنین شخصی است که در آن به اصطلاح "منبع" معرفی شده ادعاها و اتهامات بی اساسی راعلیه سازمان چریکهای فدائی خلق مطرح کرده و نوشته است: " عسگر آهنین جگر موفق شد اطلاعات دیگری در باره بحث های درونی رفقای چریک برخی خانه های تیمی بدست آورد. در جریان همین پیگیری معزز توانست جزوه حیدری بیگوند را از طریق آهنین جگر به هاتقی برساند. البته با این اطلاعات که سیگوند بدلیل نظرانی که پیدا کرده در سازمان چریک ها منزوی شده و حتی او را در یک خانه تیمی نمه زندانی کرده اند و معزز مسئول ارتباط های او با خارج از خانه و خرید و دیگر امور است. در ادامه گفته شده است که: " معزز در حقیقت نگهبان بیگوند در آن خانه تیمی بود". (تأکید ها از من است). فعلاً به کل این داستان که خود جای تأمل دارد نمی پردازم، ولی در ارتباط با بحث فعلی، همانطور که ملاحظه می شود " تراب حق شناس- اندیشه و پیکار"، اظهارات بی سند و مدرک چنین شخصی را برای قبولاندن آن ادعاهای کذائی بر علیه سازمان چریکهای فدائی خلق به خواننده، به عنوان گویا منبع "موثق" خود معرفی کرده اند.

در "منبع" گویا موثق دیگر " تراب حق شناس- اندیشه و پیکار"، یعنی در نوشته یک "توده ای" ضد خلق دیگر تحت عنوان "ع. الهی، مشی مسلحانه جانفشانی بی حاصل یک نسل انقلابیون ایران"، در ارتباط با توجیه بیگوند ادعاها و اتهامات مشابهی مطرح شده اند. در آنجا چنین نوشته شده است: "انتشار آثارش را در سازمان ممنوع اعلام کردند و خودش را به خانه ای دیگر تبعید کردند." این گویا همان "خانه جداگانه" است که در "توضیح" آمده. در ادامه گفته شده که " ارتباط با سازمان "نوید" بعنوان نماد حزب توده ایران در آن سالها در داخل کشور، از سوی هم خانه و رابط بیگوند با سازمان چریک ها سرانجام برقرار شد، گرچه دیر هنگام و پس از کشته شدن بیگوند.... هم خانه بیگوند که نقش نگهبان او در خانه محل تبعید او را داشت، "معزز" با نام مستعار "علی" به سازمان نوید منتقل شد ". همانطور که ملاحظه شد، اکنون می توان معلوم کرد که "نگهبان" ذکر شده در داستان مطرح شده در توضیح "تراب حق شناس -

اندیشه و پیکار" از کجا نشأت گرفته است! و خواننده کاملاً می تواند مطمئن شود که نویسنده یا نویسندگان "توضیح"، آن داستان کدائی و شخصیت "نگهبان" در آن را خود ابداع نکرده بلکه از جای دیگری اقتباس کرده اند. بقیه داستان نیز مثلاً آنجا که گویا بیگوند، "دو عضو رابط تشکیلات و یک عضو نگهبان" را با خود همراه می کند نیز از روی دست "توده ای" ها نوشته شده. در همان نوشته ع. الهی جملات زیر نوشته شده است: "اما این شورشی، آسان از عقاید و یافته های نوینش دست نکشید و در همان خانه ای که برای انزوا به آن منتقل شده بود، با هم خانه و رابط سازمانی ایش طرح بحث بر سر همین نظرات و یافته های نوین را ریخت. منطق و استدلال او که در همین کتاب حاضر می خوانید، آنچنان قوی بود که نگهبان خانه و دو رابط سازمانی این دوران او را نیز تحت تاثیر قرار داد." (تأکید ها از من است). اگر به "توضیح" "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" رجوع کنیم خواهیم دید که آنها همین حرفها را با گذاشتن امضای خود به پای آن، صرفاً تکرار کرده اند. کپی برداری اشان به این صورت است: "وی (بیگوند) با بحث و گفتگو، دو عضو رابط تشکیلات و یک عضو نگهبان خانه را نیز با خود همراه کرد."

"رحمان هاتفی، مقدمه کتاب تورج حیدری بیگوند، انتشارات سازمان نوید، ۱۳۵۶"، منبع ذکر شده دیگری از طرف "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" است که با استفاه از آن مختصراً در مورد زندگی تورج بیگوند و حسین قلمبر توضیح داده اند. به طور کلی، همانطور که با نگاهی به "منبع" های معرفی شده ملاحظه شد، همه مطالبی که در ارتباط با داستان فوق در "توضیح" آمده بیانگر آن است که "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" صرفاً به پای اتهامات کینه توزانه حزب توده نسبت به سازمان انقلابی چریکهای فدائی خلق امضای خود را گذاشته و ضمن اعتبار دادن به حزب توده رسوا و تطهیر "توده ای" ها، به نوبه خود خواسته یا ناخواسته کوشیده اند به اعتبار سازمان چریکهای فدائی خلق در دوره رفیق حمید اشرف لطمه بزنند.

واقعیت این است که آنچه به نام "گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" معروف شد، توسط حزب توده از میان افرادی که با سازمان چریکهای فدائی خلق شناخته می شدند، ساخته و پرداخته شده بود. در واقع، این حزب توده بود که با تئوری پردازی های خود به آن گروه هویت داد، واقعیتی که امروز خود "توده ای" ها هم به آن اعتراف می کنند. مثلاً در مطلبی تحت عنوان "این منطق خلع سلاح چریکی را با خود آورد"، نوشته اند: "بخش سوم بیانیه گروه منشعب از چریک های فدائی خلق را در این شماره راه توده می خوانید. این بیانیه را رحمان هاتفی بر مبنای چهار صفحه نظرانی که رفقای رابط منشعبین بعنوان جمع بندی خود در اختیار وی گذاشتند نوشته ". در ادامه، گفته شده: "این بیانیه پایان مشی چریکی و ترور و پیوستن به مشی توده ای بود و سرانجام بحث های طولانی که هاتفی با زنده یاد فرزاد دادگر بعنوان رابط گروه داشت. در اصل، این بیانیه مفصل، خلاصه آن بحث های طولانی است که هاتفی با رفقای منشعب داشت و مسائلی که در آن طرح شده و می خوانید، تدقیق شده و تدوین شده همان بحث هاست." در مطلب ذکر شده از ع. الهی نیز آمده است: "گروه منشعب از چریک های فدائی خلق از دل این بحث ها و دیدارهایی که بصورت نوینی با رحمان هاتفی رهبر سازمان نوید ترتیب می یافت بیرون آمد." در مطلبی به اسم "نسل جوان چپ باید بخواند تا بداند چرا نباید گذشته را بار دیگر تکرار کرد" (راه توده ۱۸۷، ۲۸۰، ۰۷، ۲۰۰۸)، در ارتباط با کتابی که با نام تورج حیدری بیگوند از طرف انتشارات حزب توده منتشر شده هم نوشته اند: "این کتاب در سال ۱۳۵۵ همراه با همین مقدمه و یک تحلیل همه جانبه از اوضاع ایران به قلم رحمان هاتفی رهبر سازمان نوید منتشر شد. مقدمه را رفقای منشعب نوشتند که می خوانید و تحلیل را هاتفی نوشت" (۴)

در آخر باید به دو مطلب دیگر نیز برخورد کنیم. مورد اول مربوط به موضوعی است که در "توضیح" آمده. نویسنده یا نویسندگان آن توضیح نوشته اند که: "تورج بیگوند در ۱۲ مهرماه ۱۳۵۵ بر سر یک قرار تشکیلاتی لو رفت و به شهادت رسید. یک ماه بعد در آبان ماه ۱۳۵۵، گروه وی انشعاب را اعلام کرد و کمی بعد پیوستن به سازمان نوید (وابسته به حزب توده ایران) را اعلام نمود." قسمت اول تا "کمی بعد"، تقریباً تکرار جملاتی است که در مقدمه کتابی که حزب توده به نام بیگوند منتشر کرده آمده است. اما واقعیت به آن گونه نیست که در این جملات بیان شده. بیگوند در درون

سازمان، گروهی نداشت که یک ماه پس از شهادت وی "انشعاب" را اعلام کند! "توده ای" ها و با رونویسی از آنها "تراب حق شناس- اندیشه و پیکار"، تعداد دوستان بیگوند را سه نفر ذکر کرده اند که البته آنها هم یک گروه نبودند. اما با داده های موجود که البته نمی تون آنها را کامل به حساب آورد، می توان گفت که پس از شهادت رفیق حمید اشرف و رفقای دیگر، در شرایط پراکندگی و قطع ارتباط ها و به طور کلی با به هم ریختن اوضاع سازمان، تعدادی که درستی مشی مسلحانه را مورد سوال قرار داده و تردیدهایشان پس از ضربه های سنگین سال ۱۳۵۵ هم تقویت شده بود، در آبانماه آن سال حساب خود را از بقیه رفقای سازمان جدا کردند. این عده که هنوز به صورت گروهی منسجم در نیامده بودند، جدائی خود را نیز با اطلاعیه ای اعلام نکردند. در طی مدتی بین آنها و عناصری از حزب توده ارتباطی بر قرار می شود. این موضوع را "توده ای" ها به این شکل مطرح می کنند که آنها از طریق امیر معزز، کسی که قبلاً با توج بیگوند هم خانه بود، توانسته اند با افراد دیگری از سازمان چریکهای فدائی خلق تماس بر قرار بکنند. بی تردید، ادعاهای حزب توده را بدون بررسی و تحقیق کامل نمی توان و نباید پذیرفت، ولی به طور کلی به گونه ای که واقعیت های بعدی بیانگرند، ارتباط حزب توده با جادشندگان از سازمان، یک واقعیت و امر محرز است. دو فردی هم که در نوار های صوتی مورد بحث طرف گفتگوی تقی شهرام هستند، ارتباط خود با حزب توده را انکار نمی کنند.

آنچه مسلم است این است که آنچه به نام گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق معروف شده نه در آبان ماه همان سالی که سازمان چریکهای فدائی خلق مورد حملات شدید ساواک قرار گرفت، یعنی در سال ۱۳۵۵، بلکه آن گروه پس از آن تاریخ و بعد از یک سال ارتباط مداوم با حزب توده شکل گرفت. در واقعیت امر نیز اعلام موجودیت گروهی به نام "گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق" نه در سال ۱۳۵۵ بلکه در آبان ماه سال ۱۳۵۶ بود. تازه همین به اصطلاح "گروه منشعب" در سال ۱۳۵۶ نیز به رغم ادعای "توضیح"، "کمی بعد" پیوستن به سازمان نوید حزب توده را اعلام نکرد. به هیچوجه! اگر با تعمق لازم به هدفی که حزب توده از اعلام انشعاب یک گروه از سازمان چریکهای فدائی خلق تعقیب می نمود، توجه کنیم، خواهیم دید که اتفاقاً حزب توده تا جایی که برایش مقدور بود می خواست از به اصطلاح "برگی" که بدست آورده بود، حداکثر استفاده را بکند و به راحتی حاضر نبود نام "چریکهای فدائی خلق" در دنباله گروه دست ساز خود را از دست بدهد. این به اصطلاح حزب، با همه کینه اش نسبت به چریکهای فدائی خلق، به خوبی از محبوبیت عنصر فدائی در میان مردم مطلع بود (و هست)؛ و همچنین به درجه نفرت توده های مردم از آن حزب ضد خلقی نیز وقوف داشته و دارد. در چنین اوضاعی برای آنها بسیار سودمند بود که تا می توانند سیاست ها و نظرات خود را تحت پوشش و نام "گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق" پیش ببرند. خودشان اذعان می کنند که وقتی در سال ۵۷ می خواستند ستادی برای خود بزنند به دلیل آن که شدیداً در میان مردم منفور بودند (البته آنها از مردم به عنوان طرفداران فدائی و مجاهد نام برده اند) با آنها طوری برخورد می شد که "انگار مشتکی جذامی می خواهند در یک محله اعیان نشین ساکن شوند" و می نویسند که درچنان شرایطی "رفقای منشعب" به دادشان رسیده اند! (علی خدائی- روزگاری که آسان سپری نشد). روشن است که حزب توده به هیچوجه نمی خواست که پس از اعلام انشعاب گروه مزبور، "کمی بعد" پیوستن به سازمان نوید اعلام شود. اما روزگار به خواست حزب توده پیش نرفت و مردم مبارز و آگاه ایران اجازه بازی بیشتر با "برگ" "گروه منشعب" را به آن حزب منفور ندادند. دقیقاً این توده مردم آگاه و مبارز بودند که حزب توده را مجبور کردند که زائیده خود را به درون خویش کشیده و دو روح را در یک قالب عرضه کند. از آنجا که این موضوع نمودار یک تجربه ارزشمند تاریخی است، در اینجا تا حد امکان با جزئیات، چگونگی اجبار و زمان پیوستن گروه منشعب به حزب توده را ذکر می کنم. اما قبل از آن، این نکته را یاد آوری کنم که تراب حق شناس- اندیشه و پیکار" که از نوشته "توده ای" فوق الذکر" علیه سازمان چریکهای فدائی خلق جملاتی برگزیده اند، می توانستند ببینند که در آنجا هم تاریخ پیوستن گروه منشعب به حزب توده، سال ۵۷ بعد از "انقلاب" ذکر شده. در آنجا آمده است: "گروه منشعب از چریک های فدائی خلق از دل این بحث ها و دیدارهایی که بصورت نوبتی با رحمان هاتفی رهبر سازمان نوید ترتیب می یافت بیرون آمد و پس از انقلاب ۵۷ در حزب توده ایران جای گرفته".

بله، این مردم آگاه و مبارز ایران بودند که پس از علنی شدن سازمان های مخفی در سال ۵۷، گروه منشعب را وادار کردند که نام چریکهای فدائی خلق را از دنباله اسم خود برداشته و بعد رسماً به حزب توده بپیوندند. این امر به زمانی برمی گردد که پرسنل نیروی هوایی در دانشگاه صنعتی میتینگی برگزار کرده بود. در آن میتینگ وقتی نماینده گروه منشعب، خواست پیام اش را برای جمعیت بخواند، مردمی که در آنجا حضور داشتند، همه یک صدا فریاد زدند: نه، پیامش را نخواند. اینها همان هائی هستند که در روزهای سخت، فدائی ها را تنها گذاشتند. وضع طوری شد که نماینده "سازمان چریکهای فدائی خلق" (همان سازمانی که خود دچار اپورتونیسم گشته و باند فرخ نگهدار را به درون خود راه داده بود - گرچه در آن زمان مردم، این را نمی دانستند و به آن سازمان به مثابه سازمان واقعی چریکهای فدائی خلق می نگریستند)، پا درمیانی کرد تا او بتواند پیامش را بخواند. اما باز جمعیت راضی نشد و این فریاد در فضا طنین انداز شد که تنها به این شرط بخواند که عبارت "وابسته به حزب توده" را هم به اسم خود اضافه کند. درست پس از این فضاقت بود که آن گروه دست ساز "توده ای" ها اعلام کرد که دیگر از اسم "گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" استفاده نخواهد کرد و "کمی بعد" در همان سال ۱۳۵۷ رسماً به حزب توده پیوست.

آخرین مطلب این نوشته را به یک موضوع در ارتباط با توضیح مبارز عزیز تراب حق شناس در مورد نوارهای دور اول که یکی از طرف های گفتگو رفیق حمید اشرف است، اختصاص می دهم. در آن توضیح گفته شده است: "از آنجا که رفقای فدائی در خارج کشور به دلیل ضرباتی که به سازمان چ. ف. خ. ا. وارد شده بود این نوارها را دریافت نکرده بودند، رفیق شهید محمد حرمتی پور که نماینده سازمان چ. ف. خ. ا. در خارج بود در اواخر سال ۱۳۵۶ یا اوایل ۱۳۵۷ نسخهء دیگری از نوارها را از ما خواست که خودم در پاریس به وی دادم."

من وقتی با این بیان یا درست تر گفته شود ادعا روبرو شدم، واقعاً جا خوردم. عجباً از چه سخن گفته می شود؟ مگر ممکن است رفیق حرمتی پور چنان نوارهایی را از سازمان مجاهدین دریافت کرده باشد و من از وجود آنها بی خبر بوده باشم. اتفاقاً تاریخ اواخر سال ۱۳۵۶ یا اوایل ۱۳۵۷ زمانی بود که بر عکس سال های قبل، من و رفیق حرمتی پور در تماس مداوم با یکدیگر بودیم. در ابتدا به حافظه خود شک کردم، ولی در همان حال فضای تیره و کدری که درست در همان مقطع بین مجاهدین و ما بوجود آمده بود از خاطرم گذشت. در چنان فضائی چطور ممکن بود مجاهدین سخاوتمندانه نوار گفتگوها را به رفیق حرمتی پور داده باشند. در آن مقطع سازمان مجاهدین خلق، نشریه شماره ۲ درون دو سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را بدون موافقت و حتی اطلاع سازمان ما در کتابچه ای تحت عنوان "مسایل حاد جنبش ما" انتشار بیرونی داده بود. این کتابچه حاوی اتهامی ناروا و مملو از برخوردهای تنگ نظرانه نسبت به سازمان ما بود. تا جائی که ما در خارج از کشور در جریان بودیم، آنها در برخوردهای حضوری شان با دیگران نیز به طور شفاهی به بد گوئی از سازمان ما پرداخته و به طور کلی بر خلاف سالهای قبل از ضربه هشت تیر و شهادت رفیق حمید اشرف، نسبت به سازمان چریکهای فدائی خلق برخوردهای به قول معروف از بالا و غیر دوستانه ای داشتند. امروز در جنبش، هم کتابچه "مسایل حاد جنبش ما" موجود است، هم اعلامیه ای که در همان زمان از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق در برخورد به اقدام آنها و تکذیب اتهام ناروا و بی اساس شان به سازمان ما، منتشر شد، و هم نشریه شماره اول بحث بین دو سازمان با مقدمه ای که در آنهم برخورد مجاهدین مورد نقد قرار گرفته و از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق انتشار یافت، وجود دارد.

بی ارتباط نیست مطرح کنم که خیلی ها بعد از انتشار آن نوار های صوتی (نوار های گفتگوی رفیق حمید اشرف و رفقای دیگر)، روی ضرورتی انگشت گذاشتند، و آن این که به هنگام انتشار آن نوار ها می بایست دو موضوع به روشنی و با صراحت پاسخ داده می شد. اول این که چرا نوارها در مدت طولانی گذشته در اختیار عموم قرار داده نشده بودند و دوم و شاید مهمتر از اولی، چرا امروز، در تاریخ کنونی منتشر می شوند! اینها پرسش های کاملاً بجائی

بوده و هستند، چرا که مسلماً تاریخ فقط یک رقم نیست بلکه معرف اوضاع و احوال و شرایط مخصوص به خود است و از این رو ضرورت هر اقدامی در ارتباط با شرایط خودش باید توضیح داده شود. اما در آن توضیح، از پاسخ به این دو سؤال اجتناب شده و گویا برای پر کردن جای خالی آنها بود که این موضوع مطرح شده که نسخه ای از آن نوارها به فلانی و در چند سال بعد به بهمانی از سازمان چریکهای فدائی خلق داده شد. به نظر من علیرغم بجا و لازم بودن پرسش انتقادی فوق الذکر، صرف انتشار آن نوارها و نوارهای دیگر از طرف تراب حق شناس ارزشمند و قابل ارج گذاری است و تأکید بر این که گویا نوارها به این و آن هم داده شده بود، چیزی به ارج و ارزش آن اقدام اضافه نمی کند و مسلماً چیزی هم از آن کم نمی کند. اما پرسیدنی است که اساساً چه ضرورت و نیازی برای طرح چنین تأکیداتی وجود داشت؟! در هر حال، واقعیت این است که من نیز مثل خیلی های دیگر صدای رفیق حمید اشرف و گفتگوهای مربوطه را پس از انتشار به صورت نوارهای صوتی در اینترنت شنیدم. اگر رفیق حرمتی پور آن نوارها را در اختیار داشت مسلماً من باید اولین کسی می بودم که آن رفیق آنها را برای گوش دادن، به او داده باشد و در این صورت مسلماً ما در مورد مطالب آن با هم بحث و گفتگو می کردیم - که چنین نبود.

برای من در ارتباط با این گفته که آن نوارها در اواخر سال ۵۶ یا اوایل سال ۵۷ به رفیق حرمتی پور داده شده بود، این سؤال هم مطرح است که اگر چنین نوارهایی در اختیار رفیق حرمتی پور بود حتماً آنها را در اختیار رفقای دیگری هم که در آن زمان در کنار ما بودند قرار می داد. یا اگر در سال های بعد افراد وابسته به سازمان فدائی آنها را در اختیار داشتند، حتماً تا به امروز (و قبل از انتشار آن نوارهای صوتی) کسانی هم که تخصص خود را جمع آوری اطلاعات درست و نادرست از گذشته و عرضه آنها به نام اطلاعات دست اول خود قرار داده اند، پیدا می شدند تا ده ها بار در مورد آن نوارها صحبت کرده و پز گوش کردن به آن نوارها را بدهند - که چون اطلاعی نداشته اند، ادعائی نکرده و چنین چیزی نگفته اند. همچنین تا کنون هیچ کس و در هیچ زمانی مدعی نشده که در مورد آن نوارها چیزی از رفیق حرمتی پور شنیده است. علاوه بر اینها، این به هیچ وجه قابل پذیرش نیست که رفیق حرمتی پور نوار صدای رفیق حمید اشرف را در اختیار داشته ولی با بی اعتنائی آن را به کناری گذاشته یا دور انداخته است! مطمئناً اگر او چنان نوارهایی در اختیار داشت حتی به خاطر حفظ صدای رفیق کبیرمان حمید اشرف هم شده بود، آن را در سال ۵۷ با خود به ایران می برد. کما این که در موردی دیگر من خود چنین برخوردی داشتم. این مورد را در زیر به تفصیل توضیح می دهم که خود می تواند گواهی دهد که در صورت در اختیار داشتن نوارهای مورد بحث، با آنها نیز برخورد مشابهی صورت می گرفت.

سال ها نوار سرودی از رفیق حمید اشرف و رفیق مرد دیگری که برایم شناخته نشد را به همراه داشتم. این نوار که در اواخر سال ۱۳۵۲ از آخرین ارتباط با رفقای داخل در خاورمیانه بدست ما رسیده بود، آنقدر برای من با اهمیت و با ارزش بود که آن را هیچوقت از خودم دور نمی کردم. در آن سال ها من مرتب به این یا آن کشور مسافرت می کردم و به یک معنا در جای ثابتی به مدت طولانی مستقر نبودم. با این حال این نوار و همچنین یادگاری هائی که از رفیق داداشی (رفیق محمد علی خسروی اردبیلی که در سال ۱۳۵۴ در جبهه نبرد در ظفار شهید شد) داشتم را به هر صورتی بود تا مقطع قیام بهمن ۱۳۵۷ تا زمان بازگشتم به ایران، حفظ کردم. در ایران، یادگاری های رفیق داداشی را در اولین فرصت به دست خانواده اش در بابل رساندم و نوار رفیق حمید اشرف و رفیقی دیگر که سرودهایی در آن خوانده بودند را به دست زنده یاد شاعر انقلابی، سعید سلطانپور سپردم تا تکثیر و در اختیار جنبش قرار دهد. البته بیشتر سرودها را در آن نوار رفیق حمید اشرف خوانده بود. او در اول هر سرود هم دو - سه جمله ای در وصف آن گفته بود، مثلاً خوب بیاد دارم که در ابتدای سرودی که به اسم سرود چریکهای فدائی خلق معروف است با حالت افتخار آمیزی این جمله را گفته بود: "این سرود را رفیق کبیر ما مسعود احمدزاده و رفقای همراه او موقع رفتن به صحنه اعدام، می خواندند".

متأسفانه در اثر اشتباه رفیق داداشی (او مرتب با اشتیاق تمام به این سرودها گوش می داد)، بیشتر صحبت های رفیق حمید اشرف در آن نوار یا کاملاً پاک و یا بریده بریده شده بودند. در هر حال به هنگام آماده کردن آن نوار برای تکثیر، همه این قسمت ها و صدای رفیق ناشناخته، پاک و تنها صدای سرود خواندن رفیق حمید اشرف در اختیار جنبش قرار گرفت. این همان نواری است که امروز در جنبش وجود دارد و در سال ۱۳۵۷ گرمی بخش قلب مردم و هزاران هوادار پرشور سازمان چریکهای فدائی خلق شد.

مسئلاً بحث بر سر این نیست که ما از همه اسناد گذشته بخوبی محافظت کردیم. به هیچوجه، اتفاقاً خیلی از اسناد و مدارک گذشته از میان رفته اند یا در دسترس عموم نیستند. مثلاً با این که یک نسخه از جزوه تحقیقات روستائی از منطقه قره داغ آذربایجان که رفیق بهروز دهقانی آن را با به جان خریدن خطرات زیاد و با درایت کامل تهیه کرده بود، به منطقه رسید و ما آن را برای چاپ و انتشار به اروپا فرستادیم، هیچوقت چاپ نشد و معلوم هم نشد چه بر سر آن آمد - هر چند به احتمال زیاد امروز در جائی مخفی نگاه داشته شده است.

جمعبندی کنم:

۱- همت رفقای منتشر کننده اسناد مورد بحث، به عنوان انجام یک وظیفه مبارزاتی، کاملاً ارزشمند است. تحسین این کار دو چندان می شد اگر آنها در توضیح خود برای این اسناد نیز مستند سخن می گفتند و مثلاً بدون تحقیق لازم، برای گفتگوها تاریخ تعیین نمی کردند و یا علیرغم بی اطلاعی از نام شرکت کنندگان در مباحثه با تقی شهرام، نام های غیر واقعی روی آنها نمی گذاشتند، و یا... موضوعات دیگری که چه بسا برخورد به آنها موجب تردیدهایی در موارد دیگر آن توضیح گردد.

۲- استناد به منابع حزب توده بدون تعمق در ماهیت این حزب همیشه خائن، و تکرار ادعا ها و اتهامات پوچ و بی اساس آنها، کاری نیست که شایسته نیروهای انقلابی باشد.

۳- بر اساس اطلاعات تا کنون موجود، آنچه به نام "گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" شهرت یافته، گروهی بود که حزب توده طی تماس و کار روی افراد جدا شده از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از ضربه های سنگین ۸ تیر ۵۵، برای اشاعه نظرات خود بوجود آورد، و بلافاصله پس از علنی شدن سازمان های سیاسی مخفی پس از سقوط رژیم شاه، بر اثر فشار توده های مبارز و آگاه ایران مجبور شد آن گروه دست ساز خویش را در درون خود جای دهد.

۴- در خاتمه مجبورم برای تمامی کسانی که با دیدی تاریخی و برای روشن شدن حقیقت به این اسناد می نگرند، یکبار دیگر تاکید کنم که من نوار های صحبت رفیق حمید اشرف را برای اولین بار پس از اینکه در سایت اندیشه و پیکار درج شد شنیدم، و به همین دلیل هم این ادعا که در سال ۵۶ و یا ۵۷ رفیق حرمتی پور آنها را داشته است را با واقعیت منطبق نمی دانم.

امید که این ملاحظات، خدمتی باشد برای روفتن غبار از چهره حقیقت. وظیفه ای که مرا به نوشتن این سطور واداشت.

شهریور ۱۳۹۰ - آگوست ۲۰۱۱

۱- عبارت "تراپ حق شناس- اندیشه و پیکار" را به مثابه امضائی که در پای توضیح مربوط به نوارهای مورد بحث گذاشته شده و قاعدتاً بار مسئولیتی را حمل می کند، بکار می برم.

۲- "تراپ حق شناس- اندیشه و پیکار" در توضیح مربوط به نوارهای مورد بحث نوشته اند که " سازمان چریک های فدایی خلق ایران با این گروه منشعب ارتباط خود را حفظ کرد". این به نوبه خود می تواند موضوعی مورد برخورد باشد. اما در اینجا دلیلی که برای این مورد ذکر شده این ادعا است که گویا "دور دوم گفتگوها بین رهبری مجاهدین و فدائیان که در اوایل دی ماه ۱۳۵۵ صورت گرفت، توسط همین گروه منشعب از س ج ف خ ا، برقرار شد." (تأکید از نویسنده این سطور)، باید پرسید که این ادعا بر چه پایه و اساسی استوار است؟! همانطور که در بالا اشاره شد مرکزیت سازمان مجاهدین در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۵۵ نامه ای برای سازمان چریکهای فدائی خلق نوشته است. در این نامه که در "مسایل حاد جنس ما" چاپ شده، پس از ذکر قطع رابطه کامل بین دو سازمان بعد از ضربه تیر ماه به سازمان چریکهای فدائی خلق، آشکارا نوشته شده است که " به هر صورت مدتی بعد تماس با رفقای فدائی حاصل گشت.....رفقائی که در اولین جلسه ی مذاکرات حضوری بعد از ضربات این دوره شرکت داشتند که از عناصر مرکزی رفقای فدائی به شمار می آمدند....". در واقعیت امر، سه تن از رفقای فدائی که در آن دوره مسئولیت های مرکزیت را به عهده گرفتند، با توجه به اطلاعات خود ما، عبارت بودند از رفقا، صبا بیژن زاده، حسن جان فرجودی، بهنام امیری دوان. در " توضیح" هم در دنباله مطلب فوق چنین آمده است: " در گفتگوی دوم بین دو سازمان، دو نفر: حسن جان فرجودی لنگرودی و یک نفر دیگر از س ج ف خ ا و محمد جواد فائدی و مسعود فیروزکوهی از س م خ ا حضور داشتند". بنابراین، این ادعای "تراپ حق شناس- اندیشه و پیکار" که گویا ارتباط دو سازمان پس از ضربه های سنگین ۸ تیر، در اوایل دی ماه ۱۳۵۵، از طریق گروه منشعب برقرار شده را نمی توان درست تلقی کرد. تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۵۵ در نامه مرکزیت سازمان مجاهدین، خود بیانگر آن است که ارتباط بین مرکزیت دو سازمان قبل از شهریور برقرار گشته بود، و این تاریخی است که هنوز افرادی از سازمان چریکها جدا نشده بودند و گروه منشعبی وجود نداشت.

۳ و ۴- کتابی که "توده ای" ها پس از شهادت تورج بیگوند به نام وی منتشر کردند را نمی توان حقیقتاً نوشته خود وی به حساب آورد. آنها مدعی اند که رفیق وی به نام امیر معزز نوشته بیگوند را به حزب توده داده است. ولی موقعی که حزب توده به نام بیگوند کتاب منتشر کرد وی شهید شده بود و ریش و قیچی در دست " توده ای" ها بود که می خواستند از شهادت او به نفع اشاعه اندیشه های خود استفاده کنند. هدف حزب توده در واقع، مقابله با نظرات انقلابی چریکهای فدائی خلق با سوء استفاده از محبوبیت نام خود آنها بود. امروز هم آنها برای مقابله با نظرات چریکهای فدائی خلق اقدام به تجدید چاپ آن نوشته ها کرده و یکی از دلایل تجدید چاپ کتاب بیگوند و اعلامیه توضیحی گروه منشعب را این طور بیان کرده اند: "در کنار تبلیغی که در دوران اخیر پیرامون آثار پرویز پویان و احمدزاده بعنوان دو تئوری پرداز جنگ مسلحانه و ترور در ایران می شود، از نظر ما باید ریشه های این تبلیغ را یافت و آن را خشک کرد." (جانفشانی بی حاصل یک نسل انقلابیون ایران- ع. الهی).